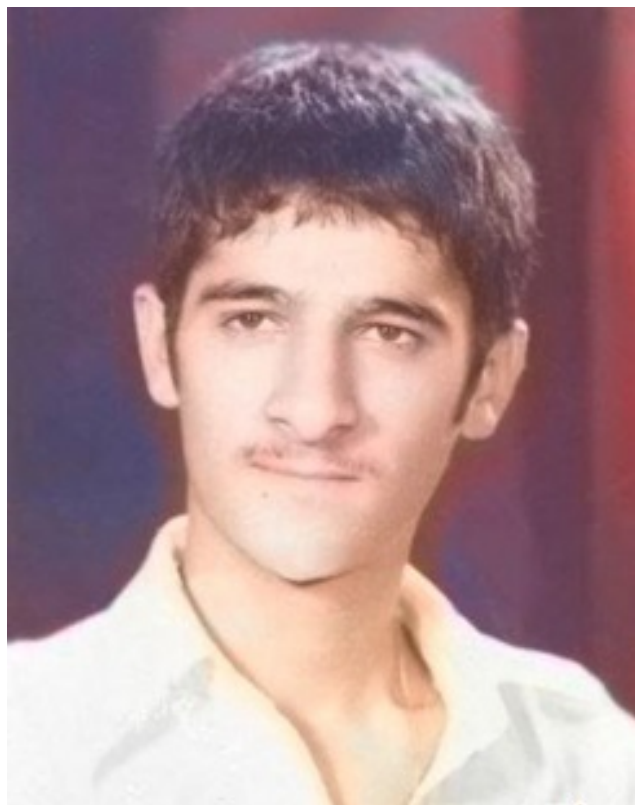


شهيد حسين اكبائاني



از بشارت علی
سماحه جامع سرداران و دوزخ شهيد استان بوشهر

نام پدر	مهدی
تاریخ تولد	۱۳۳۷/۵/۲
محل تولد	اردبیل - اردبیل
تاریخ شهادت	۱۳۶۱/۱/۲
محل شهادت	شوش
مسئولیت	جهادگر
نوع عضویت	
شغل	کارمند جهاد
تحصیلات	دیپلم
مدفن	بوشهر

زندگینامه

در دوم مرداد ماه سال ۱۳۳۷ هجری شمسی در شهرستان اردبیل متولد شد چون هنگام تولد وی متقارن با ماه محرم حسین سرور شهیدان بود بدین مناسبت بنام حسین نامگذاری شد.

ایام کودکی را در دامان مادر به نحو صحیح پرورش و تربیت گردید. و در سال ۱۳۴۳ به دبستان وارد و از سال ۱۳۴۶ به علت انتقال پدرش از منطقه آذربایجان به بوشهر از کلاس سوم ابتدائی تحصیل خود را در دبستان سعادت بوشهر ادامه ، پس از پایان دبستان وارد دبیرستان صنعتی بوشهر شد و از هنرستان مذکور موفق به اخذ دیپلم فنی و حرفه ای گردید در خلال تحصیل از فراگیری اصول اسلامی و مطالعه کتب دینی غافل نبود به تمام معنی فردی پایمند و مسلمان و معتقد به اسلام بود و بی ریا به عبادت و تقوا می پرداخت، حاضر نبود نیم نگاهی به نامحرم بیاندازد.

و به علت اعتقاد خالص خود قبل از پیروزی انقلاب بدون تظاهر با اعمالی که انجام می داد در راهپیمائیه و تظاهرات شرکت و به پخش شب نامه ها بر علیه رژیم و نوارهای امام می نمود بدون اینکه حتی اهل منزل از کارهای او اطلاعی داشته باشند؛ در دستگیر و کمک به بینوایان حاضر بود با اینکه شغل و کار مشخصی نداشته علاقمند بود که تا حد امکان به کمک محتاجان بشتابد به علت عشق و ایمانی که به رهبر انقلاب داشت همواره سعی در هدایت بی تفاوتان می نمود پس از پیروزی انقلاب در پاسداریهای شبانه و حفاظت از محلات شهر با برادران دیگر خود همگامی داشت.

از شروع جنگ تحمیلی نوکر امریکا علیه انقلاب اسلامی بطور جدی فکر جهاد و شهادت بود و چندین نوبت به جبهه های خوزستان در خط اول جبهه عزیزت نمود با اینکه در جبهه خوزستان بود به محض اطلاع از معرفی متولدین سال ۱۳۳۷ خود را معرفی و در ۲۰ مرداد به کرمان حرکت و خدمت وظیفه خود را شروع کرد لکن به علت پادرد و ناراحتی قلبی در بیمارستان ارتش در کرمان بستری که منجر به معافیت سربازیش گردید.

ولی بیماری مانع از علاقه او در شرکت و فعالیت در جبهه نشد و کلمه شکوه شهادت را در راه اسلام و امام پیر جماران را از او نتوانست بگیرد و چنان این امر در روحش دمیده شده بود که بعضاً در وقت ادای فریضه ها مخصوصاً در شبها صدای ناله و راز و نیازش با خدای خود به گوش اهل منزل می رسید و به تمامی معنی آرزوی شهادت در راه اسلام و کوتاه نمودن دست اجانب از مملکت اسلامی را داشت.

آرزویی جز شهادت در راه امام و امت و اسلام نداشت و حتی حاضر به تشکیل خانواده نبود و اعتقاد داشت که من با شهادت ازدواج می کنم و حمله گاهم قبرم خواهد بود در نیمه اول اسفند ۱۳۶۰ برای چهارمین بار عازم جبهه های جنگ گردید حتی هنگام خدا حافظی از پدر و مادر اظهار می داشت که فقط من در فکر اسلام و امام امت هستم و برای خودم ارزشی قائل نیستم تا پیروز شوم. سرانجام در ساعت ۳ صبح روز دوشنبه ۶۱/۲/۱ در حمله وسیع اسلام به صدام و حمله دلاورانه ای که کرد به هدف و آرزوی خود که فداکاری در راه اسلام و عشق به میهن بود رسید و جان خود را تقدیم امام و خود نمود و به خیل شهیدان صدر اسلام تا انقلاب پیوست.

وصیت نامه

بسمه تعالی

□ وصیت نامه شهید حسین اکباتانی □

بسم الله الرحمن الرحيم

بیش از هر چیز در جهاد استقامت داشته باشید و بدین وسیله سعادت هایی را که خداوند به شما وعده داده است برای خود فراهم کنید . (پیامبر اکرم)

به نام خداوند زمین و زمان و به نام خدایی که ما را آفرید از قطره ناپاک. و به ما جان داد و دوباره جان ما را می ستاند ، به نام خدایی که نابود کننده ظلم و شرک و کفر بر روی زمین و برپا دارنده عدل و قسط و حکومت قرآن است ، به نام خدایی که به ما شعور و فهم انقلاب کردن و جنگیدن با استبداد و کفر جهانی و صدامی را داد و نابود کرد منافقین و دشمنان اسلام را ؛ هم اکنون که در جبهه هستم بهترین لحظات زندگی ام را در این ساعات می دانم زیرا که به ندای هل من ناصرینصرنی حسین زمان خمینی بت شکن پاسخ داده ام ، می روم که نابود کنم.

دشمنان اسلام و قرآن را و برپا کنیم پرچم الله اکبر را با ندای خون خود با رضایت کامل و از تمام مردم حزب اللهی ایران و بخصوص از خواهران و برادران بوشهری خواستارم در برابر توطئه های ابر قدرت ها و ایادی آنها که همین گروهک های رسوا شده همچون منافقین هستند ایستادگی کنند و نگذارند که خون شهیدان پایمال شود و نگذارند که قلب امید مستضعفان جریحه دار شود و نگذارند که این انقلاب لک بردارد همچنان که ایستاده اند.

استوار و صبر را پیشه خود کنند که خداوند صبر کنندگان را دوست می دارد و با پشتیبانی از خط ولایت فقیه و پیروی از دستورات قرآن و اسلام و از روحانیت این انقلاب را هرچه زودتر به انقلاب امام زمان متصل نمایند و نگذارند دشمنان اسلام فاصله بین آنها و روحانیت ایجاد کنند که خواسته دشمنان انقلاب جدایی بین همین دو قشر است و با وحدت هرچه بیشتر خود بر دهان منافقین و ابر قدرتها بزنند و هرچه می توانند دعا برای امام عزیزمان خمینی کبیر و برای ظهور هرچه زودتر امام زمان کنند و در اینجا سخنی با خانواده عزیزم دارم ؛ اول از مادرم که بعد از اسلام و قرآن و امام دوستش دارم که امیدوارم در مرگم چنان استوار باشد و دعا کند و به درگاه خداوند متعال شکر کند چونکه ما امانتی هستیم در پیش او و از این بابت ناراحت نباشید و گریه نکنید که باعث ضعف وزبونی باشد و دل دشمن را خوشحال کند و امیدوارم که مرا حلال کند و اگر چنانچه به او بی احترامی یا تندی کرده ام بخشیده باشد ، من نتوانستم در بودنم برای او کار کنم امیدوارم که بعد از مرگم بتوانم کاری برایش انجام دهم و بعد از مادرم نوبت به پدرم میرسد که او هم همچون مادر در بزرگ کردنم رنجها و سختی ها کشیده و از او هم خواستارم که حلالم کند و مرا ببخشد چون که اگر پدر مادر راضی باشند خداوند هم راضی خواهد شد.

اگر لیاقت شهادت را داشته باشم و بتوانم در آن دنیا شفاعت آنها را کنم و بعد از خواهر بزرگم که درموقع آمدن به جبهه آنها را نتوانستم بینم خدا حافظی می کنم و از آنها خواستارم که زینب وار باشند و فرزندان علی وار تحویل جامعه دهند مرد پرور باشند و از خواهر دوم و سوم همچنین خواستارم که فرزندان تحویل جامعه دهند که کمک در پیشبرد انقلاب کنند و خودشان همچون فاطمه باشند و بعد از برادرانم ، فرامرز امید دارم که اگر چنانچه باعث ناراحتی او شده بودم مرا ببخشد و من چیزی نداشتم و ندارم که به آنها بدهم فقط دعا می کنم به هر دوی آنها که امیدوارم پیروی از اسلام و قرآن کند که چراغ زندگیشان همیشه روشن و پر نور باشد.

و از فرشید خواستارم که در سنگر مدرسه به درس ادامه دهد که این انقلاب ما به افرادی چون تو نیازمند است که

بتوانی در آینده با علم خود این انقلاب را پیشرو باشی و هرگز با بزرگتر از خود خصوصاً با پدر و مادر بزرگی نکن و از کل خانواده خواستارم که هر شب جمعه دعای کمیل بر پا کنند و در صورت امکان بخصوص دو برادر نماز شب را بر پا دارند و بعد از نماز برای امام زمان و نائب برحقش خمینی کبیر دعا کنند و با سرزدن به پدر و مادر و آنها را تنها نگذارند و در نماز جمعه شرکت کنند و برای شادی روح امام شهداد دعا کنند و اگر چنانچه به کسی بدهکارم حلال می‌کنم و از تمام دوستان طلب بخشش و خدا حافظی می‌کنم و از نظر مالی چیزی نداشتم و آن چیز هائی که دارم وسائل عکاسی را به برادر م فرامرز بعنوان هدیه عروسی تقدیم می‌کنم و از او می‌خواهم که به پدر و مادر و خانواده سر بزند و دو چرخه را به فرشید و پولی که در بانک دارم مقدری خرج شب هفتم کنند و اگر چیزی ماند کمک به رزمندگان اسلام و بقیه وسائل مرا همه را در راه کمک به جنگ خرج کنند و اگر دور بین و دو چرخه را نخواستند آنها را نیز بفروشند و در راه اسلامی خرج کنند و از خانواده خواستارم که گریه و زاری نکنند که باعث ناراحتی روحم گردد و از خانواده خواستارم که این جمله را بر سر قبرم بنویسند :

« هر که ره می‌سپرد مقصدی دارد و مقصد آدمیزاد مرگ است، از یاد خدا غافل مشوید که یا خدا کارها را آسان و شما را به آن جهان راغب می‌کند. » پیامبر اکرم (ص)

بر مشامم میرسد هر لحظه بوی کربلا

بر دلم ترسد بماند آرزوی کربلا

قربان همگی شما ، حسین اکباتانی ، سرباز امام زمان (عج) ، روز یکشنبه ۲/۱/۶۱

خاطرات

پدر معظم این شهید در روایتی خواندنی که در پرونده فرهنگی وی در بنیاد شهید بوشهر ثبت شده است آورده است: «خاطرم هست که شب جمعه ای بود از مسجد و دعای کمیل به خانه برگشته بودم. خوابیدم و در خواب دیدم که در حرم امام رضا (علیه السلام) هستم و چراغ سبزی روشن است. امام خمینی (ره) نیز با تعدادی زیادی از بچه ها که لباس سبز و سفید پوشیده اند، ایستاده اند.

رفتم خدمت امام راحل (ره)، سلام کردم و خواستم دست ایشان را ببوسم، دستش را کشید. از امام (ره) سؤال گرفتم که این جمعیت چه کسانی هستند؟ امام (ره) فرمود: «اینها شهدا هستند». گفتم: «من پسری داشتم بنام حسین، اینجا نیست؟». گفت: «چرا» و با دست او را به من نشان داد.

یک بار دیگر حسین را در خواب دیدم که لباس سفیدی بر تن دارد و با دوچرخه اش در باغ در حال دور زدن است. در همین حین به من می گفت: «بابا، من این قدر اینجا راحت هستم، می خواهم فردا به اینجا بیایم، تو هم بیا»، گفتم: «من حالا وقت ندارم، تو حالا بگرد». حسین گفت: «اینجا خیلی خوب است، می خواهم یکی از درختها را برای شما بیاورم». من به شوخی به او گفتم: «ما که جا نداریم».

حسین محبت زیادی نسبت به ما داشت. هیچ وقت نمی گذاشت که ما ناراحت شویم. هر وقت که به خانه می آمد و می دید ما یک مقدار خاطرم از هم مکدر شده سریع شروع می کرد به صحبت کردن از این طرف و آن طرف و فکر ما را از آن موضوع منحرف می کرد. سعی داشت که همیشه در سلامت و شادی باشیم.»



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران